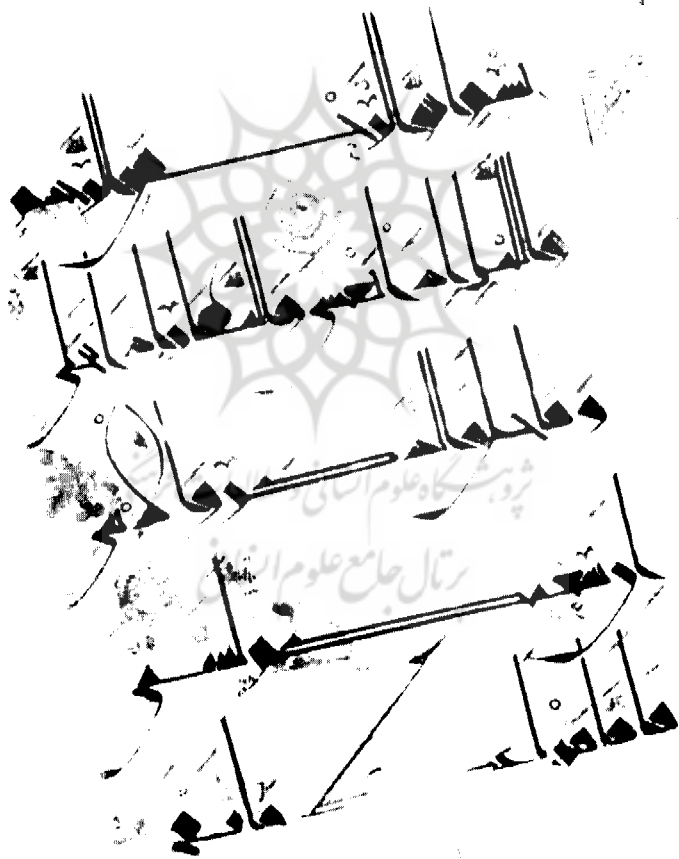


# تفسیر سوره بقره

آیات ۱ - ۱۲۱

آیت الله میرزا جواد آقا تهرانی (ره)





شروېشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي  
پرتال جامع علوم انساني

[بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ]

[تفسیر سورة البقره]

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

بنام خداوند بخشنده مهربان .

﴿الم﴾ (۱)

سخنی است پنهانی و سر بسته میان خدا و رسول و اوصیاء آن حضرت .

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (۲)

آن کتاب [موعود] این کتاب است که در آن شکمی نیست، راهنما است مر پرهیزکاران

را.

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ (۳)

کسانی که به غیب ایمان می آورند و نماز پیا می دارند و از آنچه ایشان را روزی

بخشیده ایم انفاق می کنند.

﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾ (۴)

و کسانی که به آنچه فرستاده شدند بسوی تو و به آنچه قبل از تو نازل گشت ایمان

می آورند، ایشان به روز باز پسین باور و یقین دارند.

﴿أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (۵)

آنان از جانب پروردگارشان بر هدایتند و رستگاران نیز، هم ایشانند.

در این پنج آیه، ابتداء اشاره است به نزول قرآن که در کتب آسمانی قبل - نظیر



تورات وانجیل - وعده و بشارتش به وسیله نبی اکرم ﷺ داده شده و در محتویات و نزولش از جانب حق هیچ شك و تردیدی راه ندارد؛ سپس برخی از ویژگیهای پرهیزگاران را که بیان از: ایمان به غیب و به پا داشتن نماز و انفاق در راه خدا و ایمان به مبدأ وحی و معاد است، مجملاً یاد آور می شود.

### [در بیان احتمالات در حروف مقطعه]

در مورد حروف مقطعه قرآن در ابتدای سُور، مفسرین سخنان گوناگونی گفته و احتمالات متفاوتی داده اند که برخی از آنها متکی به روایت واحد بوده و لامحاله اطمینان بخش نیست؛ تعبیر و تفسیرهای مختلفی از این حروف در تفاسیر عامه و خاصه نقل است که هیچ يك را نمی توان قطعی و مسلم تلقی کرد، و اینک، بعضی از آنها بازگو می شود:

۱. این حروف از متشابهات قرآن و دانشش نزد رسول اکرم و اوصیاء او است<sup>۱</sup> و در واقع سخنی است سر بسته که احدی را جز آنان، توانائی درک و فهم آن نیست متشابه: کلامی را گویند که متحمل معانی متعدّد و حداقل واجد دو معنای متباین را باشد.

۲. در معانی الاخبار شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام «الم» معنی شده به: «انا الله الملك»<sup>۲</sup>

۳. روایت دیگر در همان کتاب حاکی است که این حروف اسامی اعظم الهی است، و از ترکیب ویژه آنها نامهای عظیم خداوند حاصل می شود و دانش آن نزد پیامبر و اوصیاء اوست و هنگامی که خدا را به آن نام بخوانند درخواستها اجابت شود<sup>۳</sup>.

۴. برخی گفته اند: نام سوره است یعنی: مثلاً نام سوره بقره «الم» خوانده شود.<sup>۴</sup>

۱. تفسیر اثنا عشری، ج ۱، ص ۵۰.

۲. عن ابي بصير، عن ابي عبد الله عليه السلام قال: «الم» هو حرف من حروف اسم الله الاعظم المقطع في القرآن، الذي يؤلفه النبي صلى الله عليه وآله والامام فإذا دعا به اجيب. معانی الاخبار، ص ۲۳.

۳. عن سفیان بن السعید الثوري، قال: قلت لجعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب عليه السلام: يا ابن رسول الله ما معنى قول الله عزوجل: «الم» و«المص» و«الر» و«الر» و«الم» و«المص» و«المص» و«طه» و«طس» و«طس» و«يس» و«ص» و«حم» و«حمصق» و«ق» و«ن» قال عليه السلام: اما «الم» في اول البقرة فمعناه: انا الله الملك ... همان، ص ۲۲.

۵. از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نقل است که فرمود:

قریش و یهود قرآن را مورد تکذیب قرار داده و آن را جادوئی دانستند که حضرت رسول از پیش خود بافته، در قبال، خدا فرمود: ﴿الم \* ذلك الكتاب﴾ یعنی: ای محمد این کتابی که ما آن را بر تو فرو فرستادیم، از حروف مقطعه ای است نظیر: «الف و لام و میم» که «آن» لغت و حروف هجاء شما است که با آن تکلم می کنید و می نویسید، پس اگر در گفتار خود صادقید و راستگو، مانندش بیاورید و سایر گواهان خویش و حاضران را بر آن کمک گیرید.<sup>۱</sup>

سپس روشن ساخت که برچنین امری توانائی ندارند، آنجا که فرمود:

﴿قل لئن اجتمعت الإنس والجنّ علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا﴾ (اسراء: ۱۷)؛ ۸۸) بگو ای رسول ما: اگر همه آدمیان و جن دور هم گرد آیند و معقول و افکار یکی کنند که مانند این قرآن آورند، نتوانند و لو یکدیگر را پشتیبان شوند.

۶. این حروف مربوط به حساب اعداد است که می توان از روی آن به حوادث و

اتفاقاتی که در آینده بوقوع می پیوندد، آگاهی یافت.<sup>۲</sup>

۷. برخی معتقدند که این حروف در آغاز سُور مجملی است از تفصیل همان سوره، به ایما و اشاره؛<sup>۳</sup> باری هر چه باشد مسلّم از متشابهات قرآن بوده و دانش آن خاصّ رسول گرامی و اوصیاء بزرگوار آن حضرت است.

﴿ذلك﴾ «ذا» اسم اشاره، «کاف» کافِ خطاب، و «لام» جهت تأکید اضافه شده و از اسماء اشاره به دور است؛ و در اینجا ممکن است مشار الیه آن قرآن باشد که به خاطر عظمت و علو قرآن کریم - همان گونه که دانشمندان ادب یاد آور شده اند - با ضمیر

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۷.

۲. عن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابي طالب صلوات الله عليهم اجمعين انه قال: كذبت قریش واليهود بالقرآن وقالوا: سحر مبين تقوله، فقال الله: ﴿الم ذلك الكتاب﴾ ای یا محمد هذا الكتاب الذي انزلناه عليك هو الحروف المقطعة التي منها «الف، لام، میم» وهو بلغتكم وحروف هجاءكم فاتوا بمثله إن كنتم صادقين واستعینوا علی ذلك بسائر شهدائكم البرهان فی تفسیر القرآن ج ۱، ص ۱۲۶، ح ۳۱۹؛ معانی الاخبار، ص ۲۴.

۳. تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۹۱-۹۰.

۴. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱، ص ۱۵۵.





[اسم] اشاره به دور بیان گردیده؛ از طرفی کلام پروردگار چون ذات قدوسش، هم دور است و هم نزدیک؛ لذا، در جایی با ضمیر «ذلك» یعنی: اشاره به دور و در جایی دیگر تحت عنوان: ﴿هذا کتابنا ینطق علیکم بالحقّ إنا کنا نستنسخ ما کتبتم تعملون﴾ (جاثیه: ۴۵-۲۹) با اسم اشاره به نزدیک معرفی می شود.

از نظر ترکیب: برخی ﴿ذلك﴾ را مبتداء و ﴿الکتاب﴾ را خبر گرفته اند؛ به این قسم که «ذلك» گرچه اشاره به قرآن است ولی قرآنی که در کتب آسمانی سابق، نزولش را خداوند وعده فرموده و لذا، الف و لام ﴿الکتاب﴾ را عهد حضوری دانسته اند؛ یعنی: آن کتاب موعود، همین کتابی است که در حضور شما است.

یا به عکس، که ﴿ذلك﴾ اشاره به همین قرآن و ﴿الکتاب﴾ اشاره به مکتوبات سابق باشد؛ در این صورت «الف و لام» عهد ذکری است نه، حضوری.

برخی از مفسرین ﴿الم﴾ را مبتداء و ﴿ذلك﴾ را خبر گفته اند<sup>۱</sup> و با این احتمال، جمله: ﴿لاریب فیه﴾ یا حالیه است، یا خبر ثانی.

عده ای دیگر: ﴿ذلك الکتاب﴾ را مبتداء و: ﴿لاریب فیه﴾ را خبر دانسته اند و: ﴿هدی للمتقین﴾ را خبر ثانی.

باری به هر تقدیر آنچه می فهمیم، این کتاب که قرآن کریم است، پروردگار خبر می دهد که هیچ گونه شك و تردیدی در نزولش که از جانب خدا است، نبوده و محتویاتش که شامل بیان حقایق و فرمانهای الهی است، به هیچ وجه شك پذیری نداشته و احتمال خلاف یا تردیدی در مضامین آن نمی رود و رهبر و رهنما است برای پرهیزگاران.

در باب این که چرا قرآن هدایت را ویژه پرهیزگاران ساخته،<sup>۲</sup> گفته اند:

اولاً: اثبات شی نفی ما عدا ننماید.

ثانیاً: خداوند برای همه انسانها کتابش را هادی و رهنما قرار داده؛ چنانچه فرماید:

﴿شهر رمضان الذی أنزل فیه القرآن هدی للناس و بیّنات من الهدی والفرقان﴾

(بقره: ۲) (۱۸۵).

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۱۷

۲. روض الجنان، ج ۱، ص ۱۰۰

یا در جای دیگر فرموده :

﴿فقد جاءكم بيّنة من ربكم وهدى ورحمة﴾ (انعام: ۱۰۷)

که رحمت و هدایتش همه افراد بشر را شامل می شود.

بنابراین، اگر در بعضی آیات هدایت ویژه پرهیزگاران [مؤمنان صاحبان یقین] یا خردمندان یاد شده، ناظر به آن است که این قبیل مردم که به حُسن اختیار خود قرآن را پذیرفتند و تحمّل فرمانها و دستورات الهی نمودند، از کتاب خدا بیشتر منتفع شدند و هدایتی یافتند که در واقع به مقام فعلیت رسید.

از طرفی، معارف و حقایق قرآنی را حدّ و حصری در برابر عقول بشری نیست و هر کس که پرهیزکارتر باشد، برداشت و استفاده اش از این دریای رحمت الهی بیشتر است. و نیز، گاه هدایت را دو تعبیر است: هدایت اولیه که برای عموم بشر بوده و عبارت از عقل و حجت خارج یعنی: کتاب خدا و رسولش و هدایت ثانوی که ویژه پرهیزگاران و آن هدایتی است که پروردگار امکانات و توفیقات بنده خود را در امور خیر و مورد رضایش فراوان ساخته و همواره دست او را در نیل به قرب خود می گیرد و معارف حقّه الهی و علوم ربّانی را به او می آموزد.

در این حال پیدا است که در رأس پرهیزگاران انبیاء و اوصیاء الهی هستند و سپس در مرتبه نازلتر که از توفیقاتش برخوردارند، همانها که پا در جای پای پیامبران گذاشته و به هدایت آنها مهتدی شده اند؛ بدیهی است در چنین حالی پروردگار مهربان در این سیر و سلوک که فرجامش قرب او است، آنها را دستگیر و هر آن بر توفیقاتشان می افزاید؛ شاید بتوان این معنا را به هدایت که همان هدایت ثانوی باشد، تعبیر و تلقّی کرد.

### [در بیان بعضی از صفات متقین]

اینک به ذکر بعضی از صفات متقین می پردازد:

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ (۳)

کسانی که ایمان به غیب آوردند و نماز بپا می دارند و از آنچه ایشان را روزی کرده ایم انفاق می کنند.



## [ ۱ . ایمان به غیب ]

«غیب» در این جا به صورت مطلق یاد شده؛ بدیهی است ایمان به هر غیبی مستلزم اقامه برهان عقلی است، نه این که آدمی چشم و گوش بسته زیر بار پذیرش هر غیبی برود؛ این غیب در درجه اول اعتقاد بذات باری تعالی است که صرف نظر از براهین عقلی و علمی و نقلی، فطرت ذاتی و خدادادی هر فرد که پاك و بدون آلودگیهای ذهنی و اجتماعی است، می پذیرد.

کسی که به آفرینش خود و جهان هستی نگرسته و نظم و علم و تدبیری که در همه کائنات از ذره اتم تا وجود کهکشانها، جاری و حکم فرما است مورد توجه و تعقل قرار دهد، نمی تواند به مبدئی دانا و توانا، حی و قیوم، قائل نشده، دستگاه خلقت را باطل و عبث و سر خود انگارد؛ لذا مؤمن اگر خدا را نمی بیند و از دیدگاه او غایب و پوشیده است با برهان عقل و فطرت سر تسلیم فرود آورده به آفریننده خود و کائنات معتقد می شود؛ زیرا می یابد که صرف عدم رؤیت چیزی دلیل بر عدم وجود و در نتیجه انکار آن نیست.

چه بسا موجودات و حقایقی که در همین جهان، قبلاً مکتوم و ناشناخته بود بعدها دانشمندان بوجودشان پی برده و مورد استفاده قرار دادند؛ بلکه می توان اهم اختراعات و اکتشافات علمی را قبل از کشف، در زمره امور پنهانی و غیبی قلمداد نمود؛ از وجود ذرات میکروب و ویروس ها تا ذرات اتمی، انرژیهای گوناگون، [اعم از نیروی الکتریسته و الکترومایتیک] اشعه های مختلف، [نظیر: X و لازر و ماوراء بنفش، قرمز] اشعه های کیهانی، که هر يك آثاری شگرف را متضمّن اند و هیچ کدام هم با چشم و حتی با چشم مسلّح، قابل رؤیت نیستند و در عین حال انکار وجود آنها ممتنع است.

و دیگر از مصادیق «غیب» وجود عوالمی قبل از عالم فعلی که عبارت [است] از عالم ذرّ و ارواح و فرشتگان و نیز، عوالمی که بعداً در پیش داریم نظیر: عالم برزخ و قیامت و بهشت و دوزخ و هر موضوع دیگری را که پیامبر عظیم الشان و یا سایر پیامبران، از جانب حق و وحی آسمانی به بشر ابلاغ نموده، که ما توانائی دید و یا دریافت آن را نداریم و همین قدر که به وسیله نور عقل تصدیق نبوت و ولایت آنها شد، برایمان قابل





قبول است و همه آنها در ردیف امور غیبی قرار گرفته و مورد ایمان مؤمن است، که یکی از مصادیق اعظم آن امام غائب و اعتقاد ما به ظهور آن حضرت است.

### [۲. اقامه نماز]

**وصف دیگر:** درباره مؤمنان این که «اقامه نماز» می کنند [به حدود و ارکان و شرایطش]. یعنی: به نماز و بپا داشتن آن بجمیع جهات تحقق می بخشند و آن را راست و درست بجا می آوردند. [حدود و شرایط آن در کتب فقه مندرج است.]

### [۳. انفاق]

**صفت دیگر:** از آنچه خداوند به آنها روزی بخشیده «انفاق» می کنند. باید دانست: که آدمی از هر چه بهره ور می شود رزق و روزی او است و دامنه رزق وسیع و گسترش آن همه نعم را شامل است و باید توجه داشت که:

﴿وما بکم من نعمة فمن الله﴾ (نحل: ۱۶: ۵۳)

هر نعمتی که شامل حال ما هست از جانب خدا و روزی ما است. و گفته اند: «الرزق کل<sup>۱</sup> ما یتنفع به»<sup>۲</sup>

که جمیع نعم و مواهب الهی را در بر می گیرد، چه مادی و چه معنوی، چه ظاهر و چه باطن، بنابراین: علم، فهم، شعور، معارف و معالم دین، آمدن رسولان، وجود اوصیاء و اولیاء، به همه آنان اطلاق نعمت و رزق می شود؛ از طرفی: نعمت حیات، سلامتی، مسکن، آبرو، عزت، قدرت، پوشاک، خوراک و آنچه که محور امور مادی و زندگی دنیا است هم، نعمت و روزی ما است؛ قرآن ناطق است به این که:

﴿الم تروا ان الله سخر لكم ما فى السموات وما فى الارض واسبع علیکم نعمه ظاهرة وباطنة﴾ (لقمان: ۳۱: ۲۰)

اینک که دامنه روزی تا این حد گسترش یافت، باید توجه نمود که از همه این مواهب و روزی ها مؤمن باید در جای خود و برابر راهنمایی هائی که به وسیله وحی به او

۱. فی المصد: - کل

۲. ارشاد الازدهان الی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۷





شده، در راه خدا برای خلق انفاق کند؛ [خصوصاً] از علم، که در حدیثی تصریح است: ﴿وَمَا رَزَقْنَاهُمْ يَنْفِقُونَ﴾ ای: «مَا عَلَّمْنَاهُمْ يَبْتُونَ»<sup>۱</sup>

انفاق روزی از مصادیق اعظمش: تعلیم دانش و معارف و حقایق دین و نشر آنها، طبقات مختلف مردم است و همه مواهب دیگر عقل، تدبیر، شعور، قلم، آبرو، عزت، قدرت، ثروت، آب، نان، لباس، مسکن و از هر چیز دیگر که در دسترس او قرار دارد، باید برای بندگان خدا نیز سهمی قرار داده و در موقع خود به نجات و یاری آنها بشتابد و در مورد انفاق به قدری در آیات کریمه قرآن و احادیث اسلامی تأکید و تحریر شده که اگر احصاء شود، بسیار چشمگیر جلوه می کند؛ به عنوان نمونه معدودی ذکر می شود، در همین سوره است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَّةٍ﴾  
(بقره: ۲۵۴: ۲) ای کسانی که ایمان آورده اید، به ببخشید از آنچه شما را روزی کردیم، پیش از آن که بیاید روزی که در آن دوستی و رفاقت و خرید فروشی نیست.  
در سوره منافقون:

﴿وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ﴾ (منافقون: ۱۰: ۱۳)  
انفاق کنید از آنچه روزی شما کردیم، پیش از آن که فردی از شما را مرگ فرارسد.  
در حدیثی رسول اکرم ﷺ فرمود:

دو صفت است که فوق آن چیزی نیست «الایمان بالله و النفع لعباد الله» و در دنباله همین حدیث است که: «خصلتان لیس فوقهما شیء الشریک بالله و الاضرار لعباد الله»<sup>۲</sup>  
وقتی دقت در حدیث شود، می بینیم که ایمان به خدا تقریباً مساوی با انفاق و شریک شدن با او با همداستانی با بندگان قرار گرفته؛ لذا آدمی باید بسیار مراقب و مواظب باشد تا ضررش به هم نرسد، چه ضرر زبانی، یا مالی، یا آبرویی، یا جانی، چه به خویشاوند و دوست یا بیگانه، که چنین عملی با شریک شدن به خدا هم پایه قلمداد شده.  
در حدیثی دیگر از رسول اکرم ﷺ سؤال شد:

۱. روی محمد بن مسلم عن الصادق ﷺ ان معناه: و مما علمناهم يبتون. مجمع البيان، ج ۱، ص ۱۲۲  
۲. وقال ﷺ: خصلتان لیس فوقهما من البر شیء: الایمان بالله و النفع لعباد الله، و خصلتان لیس فوقهما من الشر شیء: الشریک بالله و الضرر لعباد الله. تحف العقول، ص ۳۵؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۲۰۰

من احب الناس الى الله؟ فرمود: «انفع الناس للناس».

از رسول خدا ﷺ پرسیدند: محبوبترین مردم نزد خدا چه کسی است؟ فرمود:  
سودمندترین مردم برای مردم.<sup>۱</sup>

در روایتی از حضرت امام عسکری علیه السلام است:

خصلتان لیس فوقهما شیء الايمان بالله و النفع للاخوان.

بالاتر از دو خصلت خیری نیست: ایمان به خدا و سودمندی برای برادران دینی.<sup>۲</sup>

حدیثی دیگر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود:

خیر الناس من انتفع به الناس.

بهترین مردم کسی است که افراد از او بهره‌ور شوند.<sup>۳</sup>

حدیث مشهور که فرمود:

من اصبح لایهتم به امور المسلمین فلیس بمسلم.

هر کس که درک بامداد نمود و کوشش و اهتمام در کارهای مسلمانان نکرد مسلمان  
نیست.<sup>۴</sup>

یعنی: چنین کسی که بامور مسلمانان - چه فردی و چه اجتماعی - بی اعتنا و لاابالی  
باشد، اسلام حقیقی و واقعی را واجد نیست.  
باز داریم:

لایؤمن احدکم حتی یحب لایخیه ما یحب لنفسه.

فردی از شما ایمان کامل حقیقی و واقعی را نیاورده تا این که دوست بدارد برای  
برادرش، آنچه را که دوست می‌دارد برای خویش.<sup>۵</sup>

بدیهی است لازمه چنین دوستی و محبت: انفاق از همه مواهبی است که از آن برخوردار است.

در روایتی از امیر المؤمنین علیه السلام [روایت از امام صادق علیه السلام] است:

«المؤمنون خدم بعضهم لبعض».

مؤمنان، برخی خادم و خدمتگذار یکدیگرند؛ سائلی پرسید: چگونه خدمتگذار هم‌اند؟

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۴

۲. تحف العقول، ص ۴۸۹

۳. الامالی، للصدوق، ص ۲۱

۴. الکافی ج ۲، ص ۱۶۳

۵. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۶۵؛ الذریعة، ج ۱۸، ص ۲۴۰؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۴۱





پاسخ فرمود: «یفید بعضهم بعضاً» همدیگر را سود می بخشند.<sup>۱</sup>  
در قرآن کریم است: ﴿تعاونوا على البر والتقوى ولا تعاونوا على الإثم والعدوان﴾  
(مائده (۵): ۲). یکدیگر را به نیکی و پرهیزکاری کمک کنید و هم را به گناه و دشمنی یار نشوید.  
در آیات ذیل نیز، صفات دیگری از متقین یاد می شود:  
﴿والذين يؤمنون بما أنزل إليك وما أنزل من قبلك وبالآخرة هم يوقنون﴾ (۴)  
و کسانی که به آنچه به سوی تو فرستاده شد و هر آنچه که پیش از تو نازل گشت  
ایمان می آورند و به سرای آخرت نیز، ایشان یقین دارند.

#### [ ۴. ایمان به قرآن و سایر کتب آسمانی ]

این حالت مبتنی است به اعتقاد به قرآن و وحی؛ یعنی: هنگامی که شواهد صدق و راستی را در تو مشاهده کردند و براهین عقلی بر آن گواه بود و دریافت که بشر نمی تواند چنین کتابی بیاورد - آن هم فردی امّی و درس ناخوانده - یا سایر معجزاتی که به دست حضرتش جاری شد، در آوردن ایمان چون و چرا ندارد و تصدیق قرآن و رسالت رسول می نماید و هم چنین، به کتبی که پیش از قرآن به انبیاء سلف نازل گشته چون تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم یا زبور داوود و همه کتب آسمانی دیگر ولو این که یکایک را به تفصیل نداند، همین قدر که از جانب خدا و رسولش مجملاً بیان شد معتقد می شود.

#### [ ۵. ایمان به روز رستاخیز ]

و نیز، به روز رستاخیز - که همگان زنده شده، برای حساب در پیشگاه عدل الهی حاضر می شوند - ایمان دارد؛ گرچه ایمان به پیغمبر و کتاب، ایمان به آخرت را واجد است، ولی تخصیص به ذکر فرمود از نظر اهمیت آن؛ چون نوعاً عده ای مستبعد می شمردند که آخرتی عظیم تر از این دنیا در پیش خواهند داشت؛ یا امکان برگشت را محال می انگاشتند یا اعتقاد به تناسخ دون جهان آخرت داشتند یا لا اقل خصوصیتی را

که درباره عالم آخرت بیان می شد نمی پذیرفتند؛ به خلاف پرهیزکاران که بشارتِ فلاح و رستگاری به آنان داده شد.

ضمیر «هُم» را درآیه، تحت عنوان «ضمیر فصل» نقل نموده اند - که تأکید را می رساند.

### ﴿اولئك على هدى من ربهم وأولئك هم المفلحون﴾ (۵)

آنان - یعنی: پرهیزگاران - از جانب پروردگارشان بر رشد و هدایتند و ایشان، هم ایشان رستگاران باشند.

«اولاء» از اسماء اشاره و «کاف» کافِ خطاب است.

هدایت پروردگار، عبارت: از رشد عقلی و راهنمایی هائی که از طریق وحی و سیله رسولانش به بندگان اعلام فرموده.

و ضمیر «هُم» برای تأکید - که ضمیر فصل است و قبلاً ذکر گردید - و محلی از اعراب ندارد، گرچه برخی گفته اند که ﴿اولئك﴾ مبتدا و ﴿هُم﴾ خبر، و ﴿المفلحون﴾ خبرثانی است.

بدیهی است: رستگاری آنان از عذاب الهی و فائز شدنشان به مطلوبات حقّه خویش، همان بهشت و قرب پروردگار است.

به عبارت دیگر: رستگاری از اموری که خائف بودند و فوز و فلاح به درجات و مقاماتی که امید می داشتند، همان صفت ویژه ای که مؤمن همواره در دار دنیا باید آمیخته با روح و جاننش باشد، ترس از عقاب، امید به ثواب.

### ﴿إن الذين كفروا سواء عليهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون﴾ (۶)

به درستی، کسانی که کافر شدند برابر است برایشان که آنان را بیم دهی یا ندهی، ایمان نیاورند.

### ﴿ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى أبصارهم غشاوة ولهم عذاب عظيم﴾ (۷)

خدا بر دلها و گوشهای ایشان مهر نهاد و بر چشمهایشان پرده و مر ایشان را است شکنجه ای بزرگ.

کلمه ﴿کفر﴾ نقطه مقابل «شکر» است؛ همانطور که «حمد» خلاف «ذم» است بنابراین، کفر: پوشیدن هر نعمتی است از جانب مُنعم و شکر: بازگو کردن نعمت ها

